

توسعه به معنای  
پرورش نخبگان معمولی

آسیب‌شناسی نخبگی در ایران

محسن رنانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

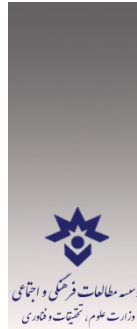


توسعه یعنی  
پرورش نخبگان معمولی  
آسیب شناسی نخبگی در ایران

محسن رنانی



مؤسسه مطالعات فکلی و اجتماعی  
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



## توسعه یعنی پرورش نخبگان معمولی آسیب‌شناسی نخبگی در ایران

محسن رنانی (عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان)  
ناشر: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی  
طراح جلد: موسی مرتضوی  
صفحه آرا: علی قربی  
چاپ اول: پاییز ۱۳۹۹  
شمارگان: ۴۰۰  
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۲۶-۰۷۳-۶

(ب)

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مؤمن‌نژاد (گلستان یکم)، شماره ۱۲۴. تلفن: ۲۲۵۷۰۷۷۷  
وبسایت: www.iscs.ac.ir  
پست الکترونیکی: publication@iscs.ac.ir  
کلیه آثار منتشره این مؤسسه در جهت ایجاد فضای آزاد علمی و نظر شخصی نویسندگان محترم آن است و لزوماً مورد تأیید مؤسسه نیست.

سرشناسه: رنانی، محسن، ۱۳۴۴-  
عنوان و نام پدیدآور: توسعه یعنی پرورش نخبگان معمولی: آسیب‌شناسی نخبگی در ایران/محسن رنانی.  
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۹  
مشخصات ظاهری: ۵۴ ص: ۵/۹۰۵/۱۹ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۲۶-۰۷۳-۶  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: کتاب حاضر متن ویراسته سخنرانی مورخ ۳۱ شهریور ۱۳۹۵ دکتر محسن رنانی با عنوان «آسیب‌شناسی نخبگی در ایران» در جمع اعضای بنیاد نخبگان اصفهان است.  
موضوع: نخبگان - ایران: Iran -- Elite (Social sciences)  
شناسه افزوده: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی  
شناسه افزوده: Institute for Social and Cultural Studies  
شناسه افزوده: ایران. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.  
رده بندی کنگره: HM ۱۲۶۳  
رده بندی دیویی: ۳۰۵/۵۵۲۰۹۵۵  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۴۵۶۴۰  
وضعیت رکورد: فیبا

### دیباچه مؤسسه

دانشگاه امروزی در اثر چرخش‌های فرهنگی، اجتماعی و فناوری در عصر حاضر دستخوش تغییراتی شده، و این تغییرات موجب ظهور مفاهیم تازه‌ای در مطالعات آموزش عالی، علم و فناوری گردیده است. در این بستر جهانی، در سال‌های اخیر مطالعات فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی، علم و فناوری نه تنها مورد توجه واقع شده بلکه در نظام شناخت و آینده‌نگری آموزش عالی اهمیت محوری پیدا کرده است. فهم چالش‌های پیش‌روی آموزش عالی و انتظارات از آن با تکیه بر مؤلفه‌های درونی و بیرونی نظام علم، وضعیت فعلی و آینده‌نگری تعاملات میان دانشگاه و محیط پیرامون به مدد مطالعات فرهنگی و اجتماعی ممکن می‌نماید و از این طریق می‌توان راهبردهای تعادل‌بخش میان کارویژه‌های

دانشگاه با نیازهای اجتماعی و بازار کار ارائه داد. براین اساس مطالعات آموزش عالی و علم برای شناخت وضعیت موجود، ارزیابی تعاملات آن با جامعه و فرهنگ و ایفای نقش مؤثرتر آموزش عالی در ترسیم آینده کشور نیازمند بهره‌گیری از ظرفیت علوم اجتماعی و علوم انسانی و کاربست راهبردهای آن در عرصه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری است. برای دستیابی به این اهداف، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از سال ۱۳۸۲ با هدف پژوهش در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی و توسعه علمی، ایفای نقش نهاد واسط میان دانشگاه و جامعه و به‌عنوان نهاد مولد اندیشه و اتاق فکر وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در حوزه‌های مورد اشاره تأسیس شده و در پی انجام پژوهش‌ها و مطالعاتی در محورهای زیر است:

۱. پژوهش در زمینه مطالعات فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی، توسعه علمی و فناوری ۲. مطالعه در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی ۳. توسعه کانون‌های تفکر در حوزه مطالعات فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی و توسعه علمی ۴. آینده‌نگری دانشگاه‌ها و شناخت نیازهای جدید آموزش عالی در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی ۵. شناخت و بسط مطالعات میان‌رشته‌ای و روش‌های گسترش آن.
- با توجه به اهداف فوق، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی در کنار برنامه‌ها و فعالیت‌های پژوهشی، اقدام به تألیف و ترجمه

توسعه یعنی پرورش نخبگان معمولی: آسیب‌شناسی نخبگی در ایران ۷۱

آثار علمی در زمینه‌های فوق برای توسعه و رشد این حوزه مطالعاتی و همچنین تأمین منابع فکری و علمی لازم برای سیاست‌گذاری فرهنگی و اجتماعی در آموزش عالی نموده است. امیدواریم کتاب‌های منتشر شده توسط این مؤسسه، به بهترین شکل در دسترس استادان، مدیران، کارشناسان، و علاقه‌مندان مطالعات فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی قرار گیرد و در ارتقای کیفی کارویژه‌های آموزش عالی و علم در جامعه ایران به سهم خود نقشی فعال داشته باشد.





# توسعه یعنی پرورشِ نخبگانِ معمولی<sup>۱</sup> آسیب‌شناسیِ نخبگی در ایران

محسن رنانی<sup>۲</sup>

## مقدمه

در سال‌های پس از انقلاب، این انگاره در ایران تقویت شد که برای بهره‌برداریِ سریع از سرمایه‌های انسانی بالقوه کشور، باید بر روی نخبگان خود سرمایه‌گذاری کنیم، و آنان را به سرعت به بالاترین سطح توانمندی فکری برسانیم. باید تمام شرایط را فراهم کنیم تا نخبگان ما تماماً انرژی شده و بتوانند نیروی

۱. نوشتار زیر متن ویراسته و آراسته سخنان دکتر رنانی است، که در ۳۱ شهریور ۱۳۹۵، با عنوان «آسیب‌شناسی نخبگی در ایران»، در جمع اعضای بنیاد نخبگان اصفهان ایراد شده است.

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان.

محرکه تحول در آن حوزه شوند؛ نخبگانی که می‌توانند به سرعت ظرفیت‌های وقت و ذهن خود را برای تقویت فکری و افزایش دانش علمی خود به کار گیرند. گمان بر این بود که اگر در یک دوره بر روی نخبگان مان سرمایه‌گذاری کنیم، آن‌گاه، در آینده‌ای نه‌چندان دور، به یک‌باره با انبوهی از جوانان نخبه روبه‌رو خواهیم شد، که در رشته‌ها و حوزه‌های مختلف دانش آموخته می‌شوند، و توانایی‌های فناورانه و تولیدی ما را به تراز جهانی و به سطح رقابت با کشورهای پیشرفته می‌رسانند. اما در عمل چنین نشد و، در عوض، ما شاهد موج فزاینده خروج نخبگان از کشور بوده‌ایم. اکنون، برای همه ما این پرسش مطرح است که چرا نخبه‌ها از کشور مهاجرت می‌کنند؟ و چرا آنان که در کشور می‌مانند تحولی ایجاد نمی‌کنند؟ در این میان، چه کسی مقصر است؟ خود نخبه‌ها یا نظام آموزشی؟ برای همه ما، این پرسش مطرح است که با وجود این همه سرمایه‌گذاری، نهادسازی، و تلاش برای جذب و ارتقای نخبگان، چرا ما هنوز نتوانسته‌ایم که از این سرمایه ملی، به گونه‌ای مطلوب استفاده کنیم، و در نظام علمی و فناوری دنیا، به جایگاه مناسب و شایسته‌ای دست پیدا کنیم؟

طبیعتاً شما انتظار دارید که من اینجا و در مورد این موضوع، سخنان بی‌پرده و متفاوتی مطرح کنم؛ یعنی، اگر چنین نکنم، به تعهد روشنفکری خود عمل نکرده‌ام. اگر یکی از ویژگی‌های روشنفکری را این بدانیم که در هر

حوزه‌ای که هست، در قلمرو سرحدی آن حوزه، خط‌شکنی می‌کند، بنابراین، خود من تلاش دارم - دستکم در هر حوزه‌ای که می‌اندیشم و سخن می‌گویم - برداشت‌های متعارف را تخریب کنم تا برداشت‌های بهتری ایجاد شود و سامان تازه‌تری پیدا کند. بسیار تأسف آور است که جامعه ما، که متوسط هوش آن از متوسط هوش جهانی پائین‌تر است، از یک سو، باور دارد که یک جامعه نخبه است و همیشه در گفتارهای عمومی به هوشمندی خود می‌بالد، و، از سوی دیگر، همه ابزارها را تجهیز کرده است تا نخبگان خود را تخریب کند. این یک تناقض رفتاری است، که جامعه ما، از دهه‌های پیش و شاید روی هم‌رفته در دوران پس از مشروطیت، دچار آن بوده است. در واقع، این رفتار ما را به یاد این شعر می‌اندازد که:

آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند

### جامعه نخبه‌کش یا پخمه‌آفرین؟

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا جامعه ما نمی‌تواند نخبه‌های خود را به سرمایه‌های ملی و ارزش اقتصادی و رفاه تبدیل کند، و، در بسیاری از موارد، آن‌ها را تخریب می‌کند؟ شاید ساده‌ترین پاسخ همانی باشد که آقای دکتر رضاقلی در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی گفته‌اند: «جامعه ما نخبه‌کش است». ولی، بنده این پاسخ را کافی نمی‌دانم، مگر آنکه گفته

شود که پیام آن کتاب این است که حکومت‌ها نخبه‌کش هستند. اما، نظر من این است که علاوه بر حکومت، در جامعه ما، خانواده، نظام آموزشی، و نهادهای مدنی نیز نخبه‌کش هستند. اگر مجموعه برنامه‌ها و سیاست‌های اجرایی این چهار نهاد را در نظر بگیریم، شاید بتوان گفت که یک ویژگی مهم جامعه ما «نخبه‌کشی» است. به‌تازگی، نوشته‌ای از یکی از متخصصان تغذیه می‌خواندم که مضمون آن این بود که «جامعه ما در حال تبدیل کردن نخبه‌ها به پخمه‌ها است». نویسنده، در حوزه تخصصی خود، نشان داده است که الگوی تغذیه جامعه ما به گونه‌ای است که منابع نخبه طبیعی را به منابع پخمه تبدیل می‌کند؛ یعنی، ما حتی در الگوی زیستی خود نیز محصولات نخبه طبیعی را به محصولات پخمه تبدیل کرده و مصرف می‌کنیم. مواد غذایی پخمه‌کننده موادی هستند که هیچ ارزش غذایی ویژه‌ای برای زیست طبیعی ما ندارند، و فقط معده‌پرکن و قندافزا هستند. برای مثال، ایشان می‌گویند که برنج یکی از محصولات نخبه طبیعی است، که ما، نخست، سه نوع پوست روی آن را، که پر از انواع ویتامین‌ها است، می‌گیریم و به برنج سفید تبدیل می‌کنیم، و، سپس، مانده مواد مغذی و ویتامین‌های آن را با شستن از بین می‌بریم، و، در نهایت، مقداری نشاسته را به‌عنوان برنج می‌پزیم، که به‌طور کامل به قند و چربی تبدیل می‌شود.

### چه کسی نخبه است؟

اجازه دهید با این پرسش شروع کنیم که نخبه کیست؟ یعنی، ابتدا از جنبه معناساختی و هستی‌شناختی به مفهوم نخبه و سپس به مسائل دیگر بپردازیم. رایینسون در تعریف نخبه می‌گوید که بعضی از پدیده‌ها را به راحتی می‌توان انتزاع کرد؛ یعنی، اصولاً هنگامی می‌توان پدیده‌ای را تعریف کرد که بتوان از آن یک مفهوم انتزاعی ساخت. بنابراین، ما می‌توانیم نقطه و خط را تعریف کنیم، اما نمی‌توانیم فیل را تعریف کنیم؛ زیرا نمی‌توان از فیل یک مفهوم انتزاعی ساخت. فیل پدیده‌ای است که تصویر آن را داریم و ویژگی‌هایش را می‌شناسیم. فیل مفهومی ندارد، و، از این رو، نمی‌توانیم آن را تعریف کنیم، بلکه تنها قادر به توصیف آن هستیم. با به‌عاریت گرفتن این مفهوم از رایینسون، می‌توان استدلال کرد که ما نمی‌توانیم نخبه را تعریف کنیم، بلکه تنها می‌توانیم آن را توصیف کنیم. همین مسئله موجب به‌وجود آمدن این مشکل شده است که هر گروهی، بسته به نیاز خود، نخبه را تعریف کرده است. به‌عنوان مثال، نهادهای دولتی، هنگامی که قصد دارند از نخبگان پشتیبانی کنند و برای آن‌ها امتیازهایی قائل شوند، شاخص‌هایی را ملاک قرار می‌دهند. برای مثال، اگر فردی این تعداد مقاله داشته باشد، یا معدل تحصیلی‌اش از یک حدی بالاتر باشد، نخبه به شمار می‌آید. این نهادها مفهومی برای تعریف نخبه ارائه نمی‌دهند، بلکه این پدیده را با

شاخص‌هایی محدود می‌کنند تا بتوانند دست به انتخاب بزنند. این موضوع موجب بروز آسیب‌های زیادی شده است. آیا فردی که می‌تواند مقاله بنویسد، فردی که معدل خوبی دارد، یا فردی که اختراع می‌کند، واقعاً نخبه است؟

این در حالی است که نهادهای مدنی عملکرد بدتری داشته‌اند. نهادهای مدنی هر فردی را که توانسته است در جامعه علامت‌های نمادین متفاوتی از خود بروز دهد و در حوزه خود (هنر، علم، ورزش، ادبیات، و غیره) به‌عنوان یک الگوی نمادین مطرح شود، نخبه می‌دانند؛ یعنی، افراد را با معیارهای بسیار ساده‌ای تفکیک می‌کنند، و این امر شرایط را بغرنج‌تر می‌کند. اگر بررسی کنیم، پی می‌بریم که بیشتر شاخص‌ها و معیارهای نخبگی، به بهره‌هوشی یا آی‌کیو (IQ) مربوط می‌شوند. این شاخص‌ها بیان می‌کنند که هر کس که این ویژگی‌ها را دارد، به‌نوعی، نسبت به دیگران، از بهره‌هوشی بالاتر و توانمندی‌های ذهنی ویژه‌ای برخوردار است. بنده بر این نظر نیستم که بهره‌هوشی معیار نخبگی نیست، بلکه بخش زیادی از آن ممکن است معیار نخبگی باشد. ولی، این امر موجب شده است که هم دچار خطا شویم، و هم در حق افراد با بهره‌هوشی بالا جفا کنیم و توانایی‌های آن‌ها را به‌سوی نابودی سوق دهیم.

چرا بهره‌هوشی معیار خوبی برای نخبگی نیست؟ زیرا بهره‌هوشی یک ویژگی غیرارادی است؛ نمی‌توان گفت که

خوب است یا بد؛ تنها می‌توان گفت که مفید است. نیکی یا بدی برای دارایی‌ها و رفتارهای آزادانه است. برای مثال، می‌گوئیم که کار بدی کردی که دروغ گفتی، یا کار خوبی کردی که این عمل را انجام دادی. رفتارها یا دارایی‌های غیرارادی، قابل ارزش‌گذاری نیستند، که بتوان گفت خوب هستند یا بد. بنابراین، آی کیو، که به‌عنوان اصلی‌ترین عنصر نخبگی به آن تکیه می‌کنیم، اولاً یک دارایی است نه یک سرمایه، و ثانیاً غیرارادی است نه ارادی. کسی نمی‌تواند تصمیم بگیرد که آی کیوی خود را بالا ببرد و برای این کار تلاش کند. بنابراین، نیکی یا بدی در مورد آن صادق نیست.

انحراف از همین‌جا آغاز می‌شود که افراد را بر اساس دارایی‌های غیرارادی‌شان رتبه‌بندی می‌کنیم؛ درحالی‌که باید به کسی امتیاز بدهیم که یک دارایی و یک توانمندی را به‌صورت ارادی کسب کرده است. دادن افتخار به کسی که یک دارایی غیرارادی دارد انحراف زیادی است. درست مانند این است که بنیادی را برای حمایت از افراد با چشم آبی راه‌اندازی کنیم. چشم آبی داشتن یک امتیاز و یک زیبایی است، و ما چنین استدلال کنیم که چون این افراد این امتیاز را دارند، باید بنیادی برای حمایت از آن‌ها ایجاد کنیم تا تعداد چشم‌آبی‌ها زیاد شود. مگر ملاک مدارس تیزهوشان یا بنیاد نخبگان غیر از این است که نخبه‌ها را کسانی می‌دانند که دارای بهره هوشی بالا - یعنی یک دارایی غیرارادی - هستند؟



پس، در حال حاضر، ما برای کسانی امتیاز و احترام قائل می‌شویم که دارایی غیرارادی دارند: درحالی‌که باید از توانمندی‌هایی تکریم شود که به‌صورت ارادی کسب شده‌اند. بنابراین، همان‌گونه که ایجاد بنیاد حمایت از قذبلندها یا بنیاد حمایت از موبورها و غیره خطا است، بنیاد حمایت از افراد دارای آی کیوی بالا نیز - اگر معیار نخبگی آی کیو باشد - کار درستی نخواهد بود.

پس، یکی از خطاهای سیاستی این بوده است که ما نخبه‌ها را بر اساس شاخص‌هایی رتبه‌بندی کرده‌ایم که به دارایی‌ها مربوط می‌شود. این در حالی است که تبدیل دارایی به سرمایه ارزشمند است، و، در این صورت، باید به افراد امتیاز بدهیم و آن‌ها را تکریم کنیم؛ مانند کسی که، به لحاظ فیزیکی، بدن خیلی خوب و چهره جذابی دارد، و این توانمندی را به یک سرمایه تبدیل می‌کند. مثلاً، مطالعه و تمرین می‌کند که درعین حال که فیزیک بدنی خوبی دارد، بازیگر توانمندی نیز باشد، وگرنه بازیگری که تنها به‌سبب زیبایی خود در فیلم‌ها بازی کند ارزشی ندارد؛ ارزش آن است که فرد بتواند یک دارایی را به یک سرمایه تبدیل کند؛ دقیقاً مانند نفت برای جامعه ما. نفت یک دارایی است که ما داریم، و داشتن آن هیچ ارزشی به شمار نمی‌آید. ارزش زمانی است که بتوانیم نفت را به یک سرمایه مولد و ارزش‌آفرین

تبدیل کنیم؛ یعنی، پول نفت را، به جای مصرف، به صنایع مولد ببریم، و، به وسیله آن، صنایع مولد راه‌اندازی کنیم.

### نخبگی یک «فُر-دید» است

توانایی‌هایی که از جنس نخبگی هستند - مانند آی کیو - یک «فُر - دید» هستند. «فُر - دید» ترکیب «فرصت» و «تهدید» است. اصولاً ویژگی همه دارایی‌های ما این است که «فُر - دید» هستند؛ یعنی، ممکن است به فرصت یا تهدید تبدیل شوند. چینی‌ها، در زبان خود، واژه‌های فرصت و تهدید را ندارند، بلکه یک واژه دارند که به هر دو معنا است، و این بسیار زیبا است. دارایی‌هایی مانند آی کیو، زیبایی، و ثروت، که ما آن‌ها را ایجاد نکرده‌ایم، «فُر - دید» هستند. اینکه ما چگونه با آن دارایی رفتار می‌کنیم، تعیین می‌کند که فرصت باشند یا تهدید. آی کیو و داشتن هوشی متمایز از سطح متوسط جامعه نیز یک «فُر - دید» است، که ممکن است برای خود فرد فرصت یا تهدید باشد، و جامعه نیز ممکن است آن را برای خود به یک فرصت یا به یک تهدید تبدیل کند. جامعه ممکن است به گونه‌ای عمل کند که این توانمندی‌ها، به قابلیت‌های علمی و سرمایه تبدیل شوند، و، درعین حال، ممکن است به گونه‌ای عمل کند که این توانایی‌ها، با وجود پول و سرمایه‌ای که صرف آن‌ها شده است، از کشور خارج شوند و ذخیره ژتتیک جامعه را تخلیه کنند. بنابراین، رفتار

جامعه ممکن است که نخبگان را به یک فرصت یا تهدید تبدیل کند.

یادمان نرود که نخبه‌ها «جزء اخلال» جامعه هستند؛ یعنی، در طیف خویش abnormal یا غیرعادی هستند. نرمال‌آنهایی هستند که در وسط قرار دارند. آنچه طبیعی است، دارای توزیع نرمال است. برای مثال، اندازه پای افراد یک جامعه دارای توزیع نرمال است؛ یعنی، اندازه پای حدود ۵/۵ درصد از انسان‌ها از حد طبیعی خارج است. مثلاً اندازه پای ۲/۶۷ درصد از مردان بالای ۴۶، و ۲/۶۷ درصد آن‌ها پائین ۳۷ است. پاهایی با چنین اندازه‌هایی خارج از دامنه نرمال هستند. برای زنان نیز، دامنه نرمال اندازه پا، مثلاً، بین ۳۴ و ۴۰ است. بنابراین، ۲/۶۷ درصد بالای ۴۰، و ۲/۶۷ درصد پائین ۳۴ اینرمال هستند. برای قد و وزن انسان و مواردی از این دست نیز می‌توان چنین گفت. آی‌کیو نیز یک توزیع نرمال دارد، که درصد اندکی از آدم‌ها در بالای دامنه نرمال، و درصد اندکی نیز در پائین دامنه نرمال قرار دارند. بنابراین، کسانی را که در دامنه پائین یا بالای توزیع نرمال قرار می‌گیرند، abnormal می‌گویند؛ یعنی جزء اخلال بوده و طبیعی نیستند، اما برای پویایی سیستم لازم هستند.

### نخبگان به‌عنوان جزء اخلال

نخبگان، به‌عنوان جزء اخلال، هر جا که هستند، اوضاع را به هم می‌زنند. این به‌هم‌زدن اوضاع ممکن است منفی باشد؛ یعنی، آی کیوی فرد به‌حدی پائین باشد که زندگی بقیه را مختل کند؛ یا ممکن است مثبت باشد؛ یعنی، آی کیوی فرد به‌حدی بالا باشد که سازوکار عادی زندگی را به هم زده و بهبود دهد. به‌هرحال، این افراد، در مقایسه با عامه جامعه، غیرعادی هستند، و اتفاقاً، در سیستم‌های طبیعی، این عناصر اخلال هستند که رشد ایجاد می‌کنند؛ به این معنا که سیستم‌های زنده - در مقایسه با سیستم‌های غیرزنده - برای حفظ پویایی خود، به سه ویژگی نیاز دارند: نخست، جزء اخلال، دوم، سازوکار اصلاح، و، سوم، سازوکار انطباق. البته، سازوکارهای اصلاح و انطباق، هر دو، با تکیه به سازوکار بازخورد اطلاعات شروع می‌شوند. سازوکار بازخورد اطلاعات است که به اصلاح سیستم در راستای اهداف جاری، یا به انطباق سیستم با محیط بیرونی منجر می‌شود. چنان‌چه یک سیستم زنده بخواهد پویا بماند، باید دو سازوکار اصلاح و انطباق و همچنین جزء اخلال را داشته باشد. هر دو جزء، اخلال پائین و بالا باید موجود باشد و تنها وجود یکی از آن دو کافی نیست؛ به این معنا که یک جامعه عادی جامعه‌ای است که حدود ۲/۵ درصد افرادش دزد و حقه‌باز، و ۲/۵ درصد نیز راهبه، زاهد، و عارف باشند. جامعه‌ای که راهب و عارف ندارد عادی نیست، و نمی‌تواند

خوب رشد کند. همچنین، جامعه‌ای که دزد و کلاهبردار ندارد نمی‌تواند خوب رشد کند. هر دو، برای اینکه پویایی اجتماعی ایجاد کنند، لازم هستند. بنابراین، یک جامعه سالم هم دزد و قاچاقچی دارد و هم زاهد و عارف. هر دو گروه به رشد و پویایی جامعه کمک می‌کنند، اما به شرطی که هر یک از این دو گروه، حداکثر ۲/۵ درصد کل جامعه باشند. اگر تعداد و حجم آن‌ها بیشتر شود، جامعه بیمار می‌شود.

تورم نیز همین‌گونه است. تورم تا ۳ درصد مثبت و خوب است، اما، اگر بیشتر از ۵ درصد شود بیماری است و باید درمان شود. بنابراین، جامعه ما، که چهل سال است دچار تورم دورقمی (و گاهی بالای ۴۰ درصد) است، به لحاظ اقتصادی، چهل سال است که بیمار است. بر این اساس، هرچند غیرعادی بودن برخی از عناصر سیستم زنده ضروری است، اما اگر اندازه این عناصر بیش از حد بالا برود، آسیب‌زا می‌شود، و، همچنین، اگر هیچ عنصر غیرعادی و غیرطبیعی‌ای در سیستم زنده وجود نداشته نباشد، باز هم برای آن سیستم آسیب‌زا است. می‌دانید که آمریکایی‌ها مهاجران را از طریق سیستم لاتاری می‌پذیرند؛ یعنی، متقاضیان مهاجرت را با قرعه‌کشی انتخاب می‌کنند. یکی از دلایل آن این است که جامعه آمریکا در حال غیرنرمال شدن است، زیرا چند سال است که بیشتر نخبه‌های دنیا به آنجا مهاجرت می‌کنند. جامعه‌ای که سهم بزرگی از جمعیت آن آی کیوی بالایی داشته

باشند، جامعه‌ای مریض است. جامعه‌ای سالم است که آی کیوی بخش عمده جمعیت آن متوسط است و تعدادی از افراد آن نیز نخبه هستند. بنابراین، آمریکا اعلام می‌کند که می‌توانید با لاتاری به آنجا مهاجرت کنید؛ به این معنا که بین همه کسانی که ثبت‌نام می‌کنند، قرعه‌کشی می‌کند تا از همه سطوح آی کیو و از همه نژادها، جنسیت‌ها، و تیپ‌های شخصیتی، به آمریکا مهاجرت کنند تا، در نتیجه، ذخیره ژنتیکی آن‌ها نرمال شود. این یکی از دلایل پذیرش دائمی مهاجران به آمریکا از این طریق است.

بنابراین، گاهی تمرکز زیاد و بلندمدت بر روی نخبگان ممکن است بیماری اجتماعی ایجاد کند. اما، سیاست درست این است که از نخبگان خود، در راستای جابه‌جا کردن توزیع نرمال جامعه و بهبود وضعیت رفاه عمومی، استفاده کنیم، نه اینکه تمام همت و امکانات خود را برای مدیریت نخبگان بسیج کنیم. کماینکه باید از افراد قاچاقچی نیز برای ارتقای جامعه خود استفاده کنیم. ما اکنون قاچاقچی‌ها را به زندان می‌فرستیم، درحالی‌که راه‌های بهتری برای اینکه قاچاقچی‌ها به رشد اجتماعی کمک کنند نیز وجود دارد. لاس‌وگاس سالانه چندصد میلیارد دلار درآمد دارد؛ یعنی، یک منطقه شهری چند برابر کشوری مانند عربستان درآمد ارزی دارد، زیرا دولت آمریکا، هنگامی که فهمید نمی‌تواند گانگسترها را مهار کند، با آن‌ها مذاکره کرد، و به شرط دست‌کشیدن از

کارهای خلاف‌شان، به آن‌ها امتیاز بهره‌برداری از قمارخانه‌ها را واگذار کرد، و این قمارخانه‌ها درآمدهای سرشاری برای جامعه فراهم کردند. در واقع، این جامعه توانست نخبه‌هایی را که در دامنه پائین توزیع نرمال رفتار اجتماعی قرار دارند، به عناصر سازنده اجتماعی و مفید برای جامعه تبدیل کند. بنابراین، کسانی که رفتار اجتماعی آنان منفی است نیز می‌توانند مفید باشند. این هنر مدیریت اجتماعی است که از عناصر اخلاق سیستم نیز بهره‌برداری مثبت کند.

نظام اجتماعی، و همچنین نظام مدیریتی کشور ما، همیشه با این مفهوم پذیرش جزء اخلاق مشکل داشته است. باید این نکته را که جزء اخلاق برای پویایی سیستم مفید است بپذیریم؛ یعنی، باید به آن رسمیت دهیم و چشم‌پسته با آن مبارزه نکنیم. در جامعه ما، از یک سو، با جزء اخلاق مربوط به دامنه پائین توزیع نرمال مبارزه شده و به جزء اخلاق دامنه بالا نیز به گونه‌ای غیرطبیعی توجه شده است، و، به این ترتیب، به دو طرف آسیب وارد شده است؛ یعنی، به جزء اخلاق دامنه پائین آسیب رسیده است، چون نمی‌دانسته‌اند که وجود آن‌ها طبیعی است، و تنها باید راهکاری پیدا کنیم که از آن‌ها خوب استفاده شود، و به جزء اخلاق دامنه بالا نیز لطمه زده شده است.

این همان مسیری است که ما پس از انقلاب رفته‌ایم. برای مثال، جامعه ما، در دوره‌ای، استادان بزرگ اخلاق و عرفان داشت، اما اکنون چنین نیست و جامعه را از آن‌ها تخلیه

کرده‌ایم، زیرا فکر کردیم که اگر در حوزه اخلاق، معنویت، و عرفان زیاد سرمایه‌گذاری کنیم، کل جامعه عرفانی و معنوی می‌شود. از این رو، امروزه همان تعداد اندک بزرگان اخلاق و عرفان را نیز - که به گونه‌ای طبیعی شکل می‌گرفتند - نداریم؛ درحالی که بر اساس قاعده نرمال بودن، باید به عرصه معنویت، اخلاق، و دین‌داری نیز توجه می‌کردیم. زمانی که بخواهید همه را آدم دین‌دار و اخلاقی بار بیاورید، نخستین نتیجه‌اش از دست رفتن همان دین‌داری نرمال موجود در جامعه است.

### نرمال بودن بهتر از نخبه بودن

به‌طور کلی، از جنبه شخصی، نرمال بودن، به معنای یک آدم معمولی بودن، هم سالم‌تر و هم مفیدتر از نخبه بودن است. نخبه بودن بسیار خطرناک است، و اگر فرد نخبه مراقب نباشد، به سرعت به خودش آسیب می‌زند، و اگر جامعه و سیاست‌گذاران نیز دقت نکنند، به سرعت به نخبه‌ها و، سپس، به کل جامعه آسیب می‌زنند. اگر جامعه تمایل دارد که به نخبگان توجه کند، باید مراقب باشد که نخبه‌ها نرمال زندگی کنند؛ درحالی که دقیقاً توجه جامعه سیاست‌گذاران ما به این سو رفته است که کاری بکنند که نخبه‌ها زندگی غیرعادی‌ای داشته باشند. زمانی که حکومت مدرسه‌های تیزهوشان را راه‌اندازی می‌کند و نخبه‌ها را از مدرسه‌های معمولی به مدرسه‌های خاص منتقل می‌کند، دقیقاً زیستی غیرعادی را بر آن‌ها تحمیل می‌کند؛



درحالی که درست این بود که مسئولانِ مدرسه‌های تیزهوشان مراقبت می‌کردند که سرمایه نخبگی افراد از دست نرود و از افراد به‌درستی استفاده شود و برای این کار باید مراقبت می‌کردند که زندگی نخبه‌ها عادی باشد و هیچ فشار ویژه و شرایط غیرعادی‌ای بر آنان وارد نشود تا سرمایه نخبگی آن‌ها در یک بستر طبیعی حفظ شود. برای مثال، سبک زندگی صحیح را به آن‌ها بیاموزند، مهارت‌های زیستی و اجتماعی آن‌ها را بالا ببرند، کاری کنند که نخبه‌ها به‌طور منظم به استخر بروند، ورزش کنند، الگوی تغذیه سالمی داشته باشند، یک نوع موسیقی را بیاموزند، تفریح درستی داشته باشند، و حتماً در دامنه سنی مشخصی با جنس مخالف آشنا شوند، و ارتباط و تعامل طبیعی و سالمی را با جنس مخالف بیاموزند، و مراقبت‌هایی از این دست، تا نخبگان ما تا آخر عمر بتوانند عادی زندگی کنند تا از سرمایه نخبگی آنان حداکثر بهره‌برداری انجام شود. این گونه است که جامعه می‌تواند از آسیب‌دیدن نخبگی افراد جلوگیری کرده و در زمان لازم از آنان به‌درستی بهره‌برداری کند.

اما، مدرسه‌های تیزهوشان دقیقاً برخلاف این فرایند عمل کرده‌اند؛ یعنی، امکان عادی بودن را از نخبه‌های ما گرفته‌اند، و نخبگان جامعه را، که خودشان به‌طور طبیعی، از نظر بهره هوشی، غیرنرمال و بالاتر از دامنه عادی بودند، به‌سوی نوعی زیست غیرطبیعی در بقیه جنبه‌های زندگی سوق داده‌اند؛ به

این معنا که آن‌ها را در یک فضای رقابتی پیوسته، ویران‌گر، و کشنده قرار داده‌اند، و موجب شده‌اند که سایر نیروهای زیستی آن‌ها به‌طور طبیعی و عادی تکامل نیابد، و، در نتیجه، مثلاً یک نخبه، در اوج نخبگی و توانمندی علمی، از انجام برخی از فعالیت‌های عادی زندگی ناتوان باشد. برای مثال، هنگامی که قصد دارد برای تبدیل ایده خود به محصول قابل فروش، با یک سرمایه‌گذار گفتگو کند، توانایی برقراری ارتباط و اعتماد لازم را ندارد و همه را فریبکار می‌انگارد یا نمی‌تواند درک کند که لازم است از بخشی از منافع خود بگذرد و دیگران را در کار خود شریک کند تا ایده‌اش به یک فعالیت اقتصادی مولد تبدیل شود. دلیل این امر نیز همان زیست اجتماعی غیرعادی وی بوده است. او واقعیت‌های جامعه را درک نکرده و یاد نگرفته است که چگونه در جامعه زندگی کند: او زیست طبیعی را مشاهده نکرده است، اخلاق طبیعی بازار را نمی‌شناسد، و سازوکار طبیعی اقتصاد را نمی‌داند. به همین ترتیب، در سایر حوزه‌ها نیز، مانند موضوع ازدواج، به هزار مشکل برمی‌خورد، زیرا سیر طبیعی زندگی را نگذرانده و از تجربه‌های طبیعی تعامل با جنس مخالف برخوردار نبوده است. در یک کلام، اگر قصد داشتیم که از نخبگان حمایت کنیم، باید به آن‌ها کمک می‌کردیم که زندگی‌شان با یک زیست طبیعی جلو برود. در این صورت،

می‌توانستیم که بیشترین بهره‌برداری را از سرمایه‌های فکری و ذهنی آن‌ها داشته باشیم.

### نخبگی: دارایی یا سرمایه؟

در واقع، مهمترین کاری که باید برای نخبگان خود انجام می‌دادیم، این بود که به آن‌ها کمک کنیم تا مهمترین «دارایی» مغزی خود، یعنی آی کیو را به «سرمایه» تبدیل کنند. تفاوت دارایی و سرمایه چیست؟ «دارایی» اموالی است که «فقط داریم»، اما نه سودی برای خودمان دارد و نه ارزش اقتصادی‌ای تولید یا خلق می‌کند. به‌عنوان مثال، یک خانه کلنگی و فروریخته، که از والدین به فرزندان به ارث می‌رسد، از یک سو، قابل زیستن و بهره‌برداری نیست، و، از سوی دیگر، به دلیل اینکه تعداد وارثان زیاد هستند یا سند آن مشکل دارد، قابل فروش نیست تا بتوان با پول آن در محل دیگری سرمایه‌گذاری کرد و ارزش اقتصادی تولید کرد. در این حالت، ما تنها این دارایی را داریم؛ نه از آن بهره‌ای می‌بریم و نه قابلیت خلق ارزش دارد. اما، دارایی ما هنگامی «ثروت» است که قابلیت بهره‌برداری برای خودمان، یعنی استفاده کردن و مفیدبودن را داشته باشد. اگر آن خانه‌ای که به ارث رسیده است، و به‌دلیلی نمی‌توانیم آن را بفروشیم، قابل سکونت و بهره‌برداری باشد، این دارایی «ثروت» به شمار می‌آید؛ اما زمانی سرمایه است که بتوانیم آن را به انواع ثروت‌های دیگر

تبدیل کنیم و از آن ارزش بیافرینیم. برای مثال، بتوانیم دارایی خود را فروخته و در بورس سرمایه‌گذاری کنیم و از آن بهره اقتصادی ببریم.

این تبدیل دارایی به ثروت و سرمایه یک هنر است. برخی ملت‌ها این هنر را دارند، و برخی دیگر ندارند. برای مثال، نفت را، که در کشور ما یک دارایی است، می‌فروشیم و به دلار، که یک ثروت است، تبدیل می‌کنیم. سپس، با این دلارها سد می‌سازیم، که امروز، به دلیل کم‌آبی، برای ما سود چندانی ندارد؛ پس دوباره آن را به دارایی تبدیل کرده‌ایم. به اندازه‌ای سد ساخته‌ایم که با وضعیت کنونی بارش در کشور، تنها ۴۰ درصد ظرفیت پشت سدهای ما آگیری می‌شود. در واقع، ما درک نکرده‌ایم که نباید این قدر سد می‌ساختیم. بنابراین، یک جای کار اشکال داشته است: یا عقلانیتی در نظام تصمیم‌گیری ما نبوده، و یا نظام تصمیم‌گیری آلوده به فساد بوده است.

همچنین، سه تا چهار برابر نیاز امروز جامعه خود، شهرک صنعتی بنا کرده‌ایم. ثروت خود را که می‌توانستیم به سرمایه مولد تبدیل کنیم، یا دستکم آن را مصرف کنیم، به دارایی تبدیل کرده‌ایم. انبوه سوله‌هایی که اکنون قابل استفاده نیستند، و انبوه شهرک‌های صنعتی‌ای که فراتر از نیاز ما هستند، به معنی تبدیل سرمایه به دارایی است. ۶۰ فرودگاه ساخته‌ایم و فقط از ۳۰ فرودگاه استفاده می‌کنیم، و از این ۳۰ مورد نیز تنها

۲ مورد آنها صرفه اقتصادی دارند (یعنی، بقیه به اندازه کافی پرواز ندارند که هزینه‌های جاری فرودگاه را تأمین کنند)، و این به معنای تبدیل سرمایه به دارایی است. به ظاهر، ما فکر می‌کردیم که با این کارها، دارایی خود را به سرمایه تبدیل می‌کنیم و از آن بهره می‌بریم؛ اما، در عمل و به دلیل نبود عقلانیت در نظام تصمیم‌سازی ما، ثروت‌هایمان را به یک دارایی جدید تبدیل کرده‌ایم.

معمولاً هم افراد دچار مشکل تبدیل دارایی به سرمایه هستند، و هم جامعه این مشکل را دارد که به دارایی‌هایش آسیب می‌زند و اجازه نمی‌دهد که به سرمایه تبدیل شوند. در مورد نخبگان، در جامعه ما چنین حادثه‌ای رخ داده است. امروزه، حجم عظیمی از سرمایه‌های نخبگان‌مان را به صورت دارایی درآورده‌ایم. اکنون چندین میلیون ایرانی مهاجر در خارج داریم، که بخش بزرگی از آنها نخبه هستند. ما برای نخبگان خود چقدر خرج کرده‌ایم؟ برای آنها چقدر سرمایه‌گذاری کرده‌ایم؟ خانواده‌ها چقدر زحمت کشیده‌اند؟ دولت چقدر نفت فروخته و در دانشگاه‌ها هزینه کرده است تا این‌ها آموزش دیده‌اند؟ امید بر این بود که بتوانیم در کشور خود از این سرمایه‌ها بهره‌برداری کنیم. بنابراین، ثروت خود، یعنی دلارهای نفتی را خرج دارایی‌هایمان، یعنی جوانان باهوش‌مان کردیم، به امید اینکه به سرمایه تبدیل شوند، ولی نتوانستیم از این سرمایه‌ها استفاده کنیم، و این سرمایه‌ها از

کشور خارج شدند و دوباره برای ما تبدیل به دارایی شدند. ما، امروز، به خطا به خود می‌بالیم که نخبه‌های زیادی در کشورهای مختلف داریم؛ اما نخبه‌ای که به ایران رفت و آمد نداشته باشد و دانش و پول و سرمایه‌های خود را در ایران به کار نگیرد و خرج نکند، نخبه‌ای که دانشش در اینجا سرریز نشود و سرمایه علمی یا اقتصادی او هیچ نفعی برای جامعه ما نداشته باشد، یک دارایی است نه سرمایه. بین اینکه بگوئیم تخت جمشید داریم یا بگوئیم دریاچه نمک داریم، تفاوت زیادی وجود دارد. تخت جمشید یک سرمایه است، که برای ما درآمد تولید می‌کند، اما دریاچه نمک فعلاً یک دارایی است، زیرا برای ما منافع تولید نمی‌کند، هرچند شاید در آینده تولید کند. نخبگان نیز همین گونه هستند.

بنابراین، باید در مورد نخبگان خود کاری بکنیم که عادی زندگی کنند. برای مثال، مراقب باشیم که خانواده‌ها به نخبه‌های خود آسیب نزنند، آن‌ها را کلاس کنکور نام‌نویسی نکنند، برای درس خواندن به آن‌ها فشار روحی وارد نکنند، و اجازه بدهیم که زیست طبیعی داشته باشند. مراقب الگوی تغذیه، ورزش، و تفریح نخبه‌هایمان باشیم تا آن‌ها نخبه سالم بمانند؛ یعنی، به افرادی افسرده، فرسوده، خسته، و عصبی یا، در مقابل، خلاف کار، قاچاقچی و باج‌گیر تبدیل نشوند. دقت کنیم که هنگامی که جامعه‌ای به یک جامعه مافیایی یا گانگستری تبدیل می‌شود، این نخبه‌های آن جامعه هستند که مافیا و گانگستر

می‌شوند؛ آن‌ها آدم‌های عادی نیستند. فلان فردی که چند هزار میلیارد پول کشور را اختلاس می‌کند، یک نخبه است، اما جامعه ما شرایطی را ایجاد کرده است که این فرد تشخیص بدهد که بهترین مسیر برای پولدار شدن این است که اختلاس کند، و چون نخبه است، راهکار آن را نیز پیدا می‌کند.

بنابراین، مهمترین وظیفه ما در برابر نخبگان مان - خواه در زندگی شخصی و خواه در مقام سیاست‌گذار عمومی - این است که مراقب باشیم که نخبگان مان، که سرمایه‌گذاری زیادی برای آن‌ها می‌کنیم، دوباره به دارایی و، بدتر از آن، به یک عنصر ضدارزش تبدیل نشوند. در واقع، به‌طور بسیار خلاصه، می‌توان «توسعه» را این‌گونه تعریف کرد: «توانایی یک جامعه برای تبدیل دارایی به ثروت و تبدیل ثروت به سرمایه». به بیان دیگر، «در توانایی یک جامعه در تبدیل نیروهای پخته به نیروهای نخبه، و تبدیل نیروهای نخبه به کارشناسان و مدیران تحول‌آفرین، به همان توانایی اصلی مورد نیاز است که به شکل‌گیری و تسریع فرایند توسعه یک کشور کمک می‌کند»؛ درحالی‌که اگر کشور انباشته از انواع منابع، مانند نفت، نیز باشد، هنگامی که این توانایی در جامعه نباشد، تمام آن منابع را مصرف و نابود خواهد کرد و هرگز به توسعه نخواهد رسید.

### عقل، عقلانیت، و خردمندی

در اینجا، لازم است که تفاوت بهره‌ هوشی، عقلانیت، و خردمندی را توضیح دهیم تا مشخص شود که ما از چه لحاظ به نخبه‌ها آسیب زده‌ایم، و تنها بر چه جنبه‌هایی تمرکز داشته‌ایم. داشتن بهره‌ هوشی بالا با داشتن رفتار عقلانی، و عقلانی رفتار کردن نیز با خردمندانه رفتار کردن متفاوت است. بسیاری از افراد بهره‌ هوشی بالایی دارند، ولی عقلانی رفتار نمی‌کنند. افراد زیادی نیز رفتاری عقلانی دارند، ولی خردمندانه رفتار نمی‌کنند. ما باید کمک می‌کردیم که نخبه‌هایمان از بهره‌ هوشی عبور کرده و به عقلانیت و سپس به خردمندی برسند، اما این قسمت را رها کرده و فکر کردیم که تنها باید بهره‌ هوشی را شکوفا کنیم؛ درحالی‌که برای داشتن یک جامعه‌ رضایتمند و توسعه‌یافته، بهره‌ هوشی خیلی بالایی لازم نیست؛ آدم‌های متوسط نیز می‌توانند توسعه‌آفرین شوند، به شرطی که عقلانی رفتار کنند، و سپس به خردمندی دست یابند.

عقل، عقلانیت، و خردمندی، در زبان انگلیسی، معانی کاملاً متمایزی دارند. ما، در ایران، بین «عقلایی» رفتار کردن و «عقلانی» رفتار کردن تمایزی قائل نمی‌شویم، و این تصور «اشتباه» را داریم که افرادی که باهوش هستند، به‌طور طبیعی، عاقل نیز هستند. «عقل» یک داده، یک توانایی، و یک موهبت است، که از زمان تولد انسان با او است. به همین دلیل،



به انسان، به‌طور کلی، «حیوان ناطق» یا «حیوان عاقل» گفته می‌شود. نطق، در اینجا، به معنی سخن‌گویی نیست، بلکه به معنی قدرت منطقی بودن است؛ یعنی، حتی افراد دیوانه نیز حیوان ناطق هستند، زیرا آن‌ها نیز ظرفیت رفتار عقلانی را دارند، اما این ظرفیت یا، در مقایسه با بقیه، پائین‌تر است، یا، تحت تأثیر اختلالات هورمونی و غلبه روان‌پریشی، در حاشیه قرار گرفته است، زیرا، بالاخره، فرد دیوانه نیز می‌تواند بسیاری از ارتباطات منطقی را بین پدیده‌ها برقرار کند، و، به همین دلیل، می‌تواند در میان عاقلان زندگی کند. از این‌رو، می‌گوئیم عقل توانایی نگاه منطقی به پدیده‌ها است، و آی کیو ضریب این توانایی است؛ مثل اینکه بگوئیم رایانه ما سیستم عامل دارد و اگر سیستم عامل نداشته باشد، اصلاً نمی‌تواند محاسبه کند. عقل سیستم عاملی است که روی مغز انسان سوار است، و آی کیو ورژن این سیستم عامل است. بنابراین، آی کیو ورژن عقل است، اما عقلانیت به این ورژن سیستم عامل ربطی ندارد؛ عقلانیت هنگامی مطرح است که از عقل (سیستم عامل) به گونه‌ای مفید استفاده می‌شود. از سیستم عامل رایانه هم می‌توان برای بازی استفاده کرد، و هم می‌توان آن را برای امور محاسباتی و برنامه‌نویسی به کار برد و مسائل را از طریق آن حل کرد. بنابراین، ما روی مغزمان سیستم عامل عقل را با ورژن آی کیو داریم، اما عقلانیت یعنی اینکه چگونه از این سیستم عامل خوب، درست، مفید، و در راستای رفع نیازهایمان استفاده

کنیم. عقلانیت پدیده‌ای اجتماعی-تاریخی است، اما عقل و آی کیو عمدتاً پدیده‌هایی فیزیولوژیک تلقی می‌شوند؛ هرچند، در دهه‌های اخیر، معلوم شده است که تا دو یا حتی سه سالگی نیز، می‌توان روی کودک سرمایه‌گذاری کرد و آی کیوی او را بالا برد؛ اما آی کیو عمدتاً پدیده‌ای ژنتیک است. اینکه گفته می‌شود عقلانیت پدیده‌ای اجتماعی-تاریخی است، به این معنا است که چگونگی شکل‌گیری عقلانیت به این امر بستگی دارد که فرد در چه خانواده و چه جامعه‌ای زیست کرده و چه نظام ارزشی‌ای برای زندگی او تعریف شده است. بنابراین، ممکن است بعضی تصمیم‌ها در یک جامعه عقلانی باشند و در جامعه دیگری عقلانی نباشند. در واقع، هنگام حل یک معادله ریاضی از قوه عقل خود استفاده می‌کنیم. هرچه ورژن قوه عقل، یعنی آی کیوی ما، بالاتر باشد، این معادله را سریع‌تر حل می‌کنیم؛ اما زمانی که در مورد انتخاب خانه‌ای برای سکونت تصمیم می‌گیریم، عقلانیت ما وارد عمل می‌شود، که ملاحظات تاریخی و اجتماعی نیز بر آن سایه افکنده است.

در واقع، عقلانیت کمک می‌کند که با صرف هزینه کمتری، از آی کیو در راستای رسیدن به اهداف خود استفاده کنیم. آی کیو معطوف به حل مسئله است. کسی که از آی کیوی بالایی برخوردار است، می‌تواند به‌خوبی تحلیل کند و مسائل را حل نماید، ولی عقلانیت تعیین می‌کند که چگونه از این توانایی در یک نظام اجتماعی بهتر استفاده شود. آی کیو به شما

می‌گوید که چگونه قفل بانک را باز کنید؛ درحالی‌که عقلانیت به شما می‌گوید که از این توانایی استفاده کنید یا نکنید؛ برایتان مفید است یا مفید نیست؛ به صلاح‌تان است یا به صلاح‌تان نیست. بنابراین، عقلانیت کمک می‌کند که توانمندی‌های کیو را در بستر اجتماعی بهتر به کار بگیریم. جامعه به ما کمک می‌کند که این تحلیل را داشته باشیم، و خانواده، به تدریج و در طول زندگی، از طریق آموزش غیرمستقیم، ابزارهای آن را در اختیار ما قرار می‌دهد. از این رو، عقلانیت یک توانایی اجتماعی است، که بر آی کیو سوار است.

اما، خردمندی هنگامی مطرح است که بتوان به کمک آی کیو، از عقلانیت خود به گونه‌ای استفاده کنیم که هم خود و هم دیگران، از زندگی و حضور در کل هستی احساس رضایت بیشتری داشته باشیم. اگر پول‌مان را از دست دادیم احساس آشفته‌گی نکنیم، و اگر رتبه و مقام خود را از دست دادیم احساس نابودی نکنیم. بنابراین، خردمندی با معناداری زندگی ما همراه است. به این ترتیب، خردمندی به ما می‌گوید که درست است که عقلانیت به شما می‌گوید که اکنون که رقیب‌تان گرفتار بدهی‌های بانکی کمرشکنی است، فرصت مناسبی است که با کاهش قیمت کالاهایتان، رقیب را در بازار به زمین بزنید، و آی کیو کمک می‌کند که روشی را انتخاب کنید که این کار را سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر انجام دهید؛ اما الزاماً با این کار در بلندمدت رضایت بیشتر یا زیست بهتری نداریم.

با این کار، سود بیشتری می‌بریم، ولی الزاماً رضایت بیشتری نخواهیم داشت.

پس، به‌طور خلاصه، عقلانیت به ما می‌گوید که چگونه منفعت بیشتری کسب کنیم، و چگونه موقعیت خود را در جامعه بالا ببریم، و آی کیو ابزار و راه‌های انجام این کار را برای ما کشف می‌کند؛ ولی، خردمندی این است که اصولاً چه کاری انجام دهیم و چگونه زندگی کنیم که در بستر هستی، بتوانیم از زندگی خود احساس رضایت بیشتری داشته باشیم. عقلانیت به ما رفاه می‌دهد، ولی خردمندی به ما می‌گوید که چگونه در هستی، رضایت کسب کنیم. از این رو، نکته‌ای که باید به فرزندان نخبه خود یاد بدهیم این است که چگونه بتوانند آی کیوی خود را بر بستر عقلانیت، و عقلانیت را بر بستر خردمندی نشانند. اگر این نکته را آموزش ندهیم، افراد با آی کیوی بالا، در مسیر رقابت ویران‌گری قرار می‌گیرند و به خودشان و دیگران آسیب می‌زنند.

#### هوشمندی و خرسندی

سال‌ها پیش، حدیثی را از پیامبر اکرم (ص) شنیدم و همیشه با خود فکر می‌کردم که این حدیث احتمالاً از پیامبر (ص) نیست. حدیث این است که پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «اکثر اهل الجنة، البته»؛ یعنی، «اکثر اهل بهشت ابلهان هستند». با شنیدن آن ابتدا آدم جا می‌خورد. البته، در تفاسیر

نوشته‌اند که در اینجا، «البته» به معنی کم‌خردان نیست، و منظور از آن کسانی است که کار دنیا را ساده می‌گیرند و جدی نمی‌گیرند؛ یعنی، همان ویژگی‌ای که ما در فارسی به آن «سادگی» می‌گوئیم. هنگامی که می‌گوئیم کسی «ساده» است، به معنی این نیست که بهره‌هوشی او پائین است، بلکه به این معنا است که زودباور است و راحت از مسائل می‌گذرد و بسیاری از چیزهایی را که بقیه جدی می‌گیرند، او جدی نمی‌گیرد. برای مثال، فلان سخن و فلان رفتار، که بقیه را ناراحت می‌کند، برای او مهم نیست و از آن ساده می‌گذرد.

چندی پیش، راهنمایی یک رساله کارشناسی ارشد را به عهده داشتم، که موضوع آن «بررسی درجه عقلانیت یک نمونه از دانشجویان دانشگاه اصفهان» بود. در پایان آن رساله، دریافتم که اتفاقاً این حدیث بسیار درست است. اگر آی کیوی بالا بر بستر عقلانیت، و عقلانیت بر بستر خردمندی نشیند، به یک ابزار ویران‌گر تبدیل می‌شود، و به همین دلیل است که بسیاری از نخبگان ما از شرایط راضی نیستند، زیرا بهره‌هوشی آن‌ها بالا است و مسائل را دقیق‌تر و بهتر از دیگران می‌فهمند و تحلیل می‌کنند و آن‌ها را جدی می‌گیرند و نمی‌توانند راحت از کنار آن‌ها عبور کنند. بنابراین، آزرده‌خاطر یا حتی وارد تنش می‌شوند. مثلاً، همواره خود را با دیگران مقایسه می‌کنند و می‌گویند که بهره‌هوشی من، مدرک من، و ... بالاتر از فلانی است، اما مدل ماشین و خانه

او بسیار بهتر از ماشین و خانه من است، و همواره در رقابت با دیگران هستند و این مسئله به آن‌ها آسیب می‌زند. گاهی نیز وسوسه می‌شوند که این تفاوت را جبران کنند، و ممکن است تصمیم‌های پرمخاطره‌ای بگیرند. قاچاقچی، در واقع، یک فرد با آی کیوی بالا است. این فرد هنگامی که خودش را مقایسه می‌کند، احساس می‌کند که با توجه به قابلیت‌هایش، امکانات کافی و زندگی مناسبی ندارد. از این رو، به این سو می‌رود که توانمندی‌هایش را در مسیر ویران‌گری به کار گیرد تا از کشور مهاجرت کند. این فرد آرزوهای خود را در جای دیگری می‌بیند، که همین‌گونه نیز است. این فرد هنگامی که به کشور دیگری می‌رود، از شرایط راضی خواهد بود. آنجا، الزاماً رفاهش بالاتر از اینجا نیست، اما رضایتش بالاتر است، و اگر نتواند از کشور برود، پس از مدتی، سرخورده، افسرده، و گوشه‌گیر می‌شود. بنابراین، آن حدیث پیامبر (ص) به چنین شرایطی در فرد اشاره دارد؛ یعنی، هرچه ما بهره هوشی بالاتری داشته باشیم، انتظارمان از زندگی بالاتر است، و این امر ممکن است، به صورت بالقوه، عاملی باشد که ما را به سوی ناخرسندی از وضع موجودمان و، در نتیجه، به سوی انتخاب گزینه‌های خطرناک بکشاند.

در واقع، به همین دلیل، در کشور ما، که گرفتار اقتصادی بحران‌زده، جامعه‌ای سرشار از مشکل، نظام اداری ناکارآمد و فاسد، و نظام سیاسی بسیار بسته و متصلب و انعطاف‌ناپذیر

است، نخبگان زودتر از دیگران خسته و فرسوده می‌شوند، و چون توان تحمل این شرایط را ندارند، معمولاً یکی از این وضعیت‌ها را انتخاب می‌کنند: یا در مسیرهای غیراخلاقی و غیرعادی می‌افتند، مثلاً قاچاقچی می‌شوند یا اسکانس جعل می‌کنند، یا تمام سرمایه دانش و تجربه خود را برمی‌دارند و از کشور می‌روند، یا افسرده، خانه‌نشین، و منزوی می‌شوند. بنابراین، ما، از یک سو، هزینه و انرژی فراوانی را صرف تولید انبوه نخبه می‌کنیم، و، از سوی دیگر، این تولید انبوه به ارزش‌زایی انبوه نمی‌انجامد. اینجا است که حدیث یادشده معنی پیدا می‌کند.

از نظر روان‌شناختی نیز، فردی که نخبه است، به این دلیل که توانایی فکری و محاسباتی بالایی دارد، در رقابت با دیگران می‌افتد، از همه نکته می‌گیرد، به هر کسی که اشتباه می‌کند تذکر می‌دهد، حتماً می‌خواهد نفر اول باشد، گذشت ندارد یا اصلاً در رقابت آسیب‌زا می‌افتد، و فرصت‌های زیستن نیکو، عقلانی، و خردمندانه را از دست می‌دهد.

نقل قولی منسوب به دکتر شریعتی مطرح است (نمی‌دانم واقعاً از ایشان است یا نه) که در دعایی می‌گوید: «خدایا، به من خیلی عقل بده، اما، درعین حال، آن‌قدر خیریت هم به من بده که متوجه فریبکاری بقال و نانوا و قصاب نشوم، و گرنه عمرم بر سر مبارزه با فریبکاری این و آن هدر می‌رود». این سخن بسیار درستی است. هنگامی که حواس‌مان به همه چیز و

همه‌جا باشد، آن‌گاه فرصت‌های ما است که نابود می‌شود. اگر تمام زندگی من صرف این شود که مراقب باشم کلاه سرم نرود، پس کی زندگی کنم؟! بنابراین، گاهی خیلی حواس‌مان جمع است، قدرت ذهنی و محاسباتی فراوانی داریم، و همه‌جا مراقب همه‌چیز هستیم؛ اما این مراقبت تا چه زمانی و به چه قیمتی است؟ پس من کی زندگی کنم؟ کی خودم باشم؟ کی لذت ببرم؟ کی عادی باشم؟ کی زیست انسانی داشته باشم؟ این تمرین برای حساب‌گری، مسابقه، و رقابت، از خانواده شروع می‌شود و بعد نظام آموزشی آن را تشدید می‌کند و سپس نخبه‌های ما را در مسیری می‌اندازد که کم‌کم از یک زیست طبیعی دور می‌شوند. آن‌ها باید قابلیت زندگی در یک محیط انسانی را کسب کنند؛ باید هنگامی که فریب می‌خورند، توانایی روحی تحمل فریکاری دیگران را نیز داشته باشند، و مثلاً اگر این فریب از سوی شریک بوده است، باید بتوانند همچنان شراکت را ادامه دهند؛ ولی نخبه‌های ما اگر در یک شراکت فریب بخورند، دیگر ادامه نمی‌دهند؛ اگر مدتی در اداره‌ای سرگردان شوند، زود ادامه کار را رها می‌کنند؛ اگر نظام سیاسی آزادی نداد، زود می‌خواهند از کشور بروند، و ...



### منفعت یا رضایت؟

بر اساس آنچه مطرح شد، آی کیو راه‌حل محور است و عقلانیت منفعت محور؛ ولی، خردمندی رضایت محور است. اگر به قرآن کریم مراجعه کنیم، خداوند متعال، در چندین نوبت، درباره پیامبران کلمه حکمت را به کار برده است. مثلاً، در سوره صاد (آیه ۲۰)، در مورد داوود نبی می‌فرماید: «وَأَيُّهَا الْحِكْمَةُ وَفَضْلَ الْخِطَابِ»: «به او حکمت و داوری فیصله‌بخش دادیم»؛ یا در مورد عیسی می‌فرماید: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»: «خدا به او کتاب و حکمت می‌آموزد» (آل عمران، آیه ۴۸). می‌بینیم که نمی‌گوید به آن‌ها عقل، علم، یا هوش دادیم؛ می‌گوید به آن‌ها حکمت دادیم؛ یعنی، توانمندی‌هایی به آن‌ها دادیم که بتوانند در هستی یک زیست انسانی طبیعی و رضایت‌مندانانه داشته باشند. به همین دلیل، می‌بینید که هیچ پیامبری در ناز و نعمت و آرامش بزرگ نمی‌شود. پیامبران در متن دشواری‌های زندگی بزرگ می‌شوند. آنان چوپان، نجار، بازرگان، یا نظایر این‌ها هستند؛ یعنی، آدم‌هایی با شرایط زیستی عادی، تا انسان‌هایی عادی باشند، وگرنه در شرایط دشوار نمی‌توانند وظیفه خود را انجام دهند؛ یعنی، هنگامی که قرار است به کسی مأموریت خطیری بدهند، باید او را، از لحاظ زیستی، عادی و طبیعی پرورش دهند تا زندگی آن‌ها ذهنی و ایده‌آل شکل نگیرد. در این صورت است که آن‌ها می‌توانند کارهای بزرگی انجام دهند. به نظر من، به

احتمال بسیار زیاد، بهره هوشی پیامبران بالا بوده است؛ قاعدتاً باید این گونه باشد، ولی ما از این موضوع خبری نداریم. در واقع، اگر من بتوانم در سطح فردی آدم موفق‌تری باشم، الزاماً نمی‌توانم منافع اجتماعی را تأمین کنم. این است که باید پایه زندگی بر خردمندی گذاشته شود، بعد عقلانیت در بستر خردمندی کار کند، و سپس هوش بر بستر عقلانیت قرار گیرد. این همان قسمتی است که در نظام آموزشی و سیاست‌گذاری ما برای نخبگان، از آن غفلت شده است. تمام نظام آموزشی ما و تمام مدرسه‌های تیزهوشان ما، بر پایه تقویت و استفاده کامل از ظرفیت آی کیوی افراد سازماندهی شده است. عقلانیت و خردمندی، هر دو، محصولاتی اجتماعی هستند، و نظام اجتماعی و خانوادگی‌ای که ما دور فرزندانمان می‌چینیم، مشخص می‌کند که آن‌ها به عقلانیت و خردمندی می‌رسند یا نه. ایزوله کردن نخبه‌ها یا جدا کردن آن‌ها از زندگی طبیعی و بچه‌های عادی، مانع این می‌شود که آن‌ها به یک ساختار عقلانی و خردمندانه طبیعی دست یابند و زیست انسانی طبیعی را تمرین کنند. به همین دلیل، در آن‌ها معمولاً عادت‌ها، انتظارات، و نگرانی‌هایی شکل می‌گیرد که نباید باشد، و همین عادت‌ها و انتظارات و نگرانی‌ها نمی‌گذارد که با دیگران سازش و تعامل سازنده داشته باشند. برای مثال، یک نخبه را می‌بینید که ده بیست مورد نوآوری دارد و زمانی که به او می‌گویند چرا آن‌ها را ثبت نمی‌کنی، پاسخ می‌دهد: «اگر

ثبت کنم آن ایده‌ها لو می‌رود و بقیه آن‌ها را می‌دزدند»؛ در حالی که او، با ثبت نکردن و به اشتراک نگذاشتن ایده‌هایش، آن‌ها را حبس می‌کند و به آن‌ها فرصت تحقق نمی‌دهد. به این سبب که زیست عادی نداشته است، نمی‌تواند بفهمد یا بپذیرد که بالاخره طبیعی است که برخی از ایده‌هایش را دیگران بدزدند، اما، در عوض، این امکان فراهم می‌شود که بقیه ایده‌ها عملیاتی و اجرا شوند. اگر این فرد یک زیست اجتماعی طبیعی می‌داشت، می‌فهمید که جامعه جای شکست و پیروزی است، و باید ده بار زمین بخورد تا بتواند یک بار پیروز شود.

**بنابراین، ما همان بلایی را که بر سر سدها و سایر دارایی‌های خود آورده‌ایم - یعنی، سرمایه‌های خود را در سدها ریخته‌ایم و اکنون بخش بزرگی از ظرفیت آن‌ها بدون استفاده مانده است - بر سر دارایی‌های نخبگی خود نیز آورده‌ایم؛** یعنی، سرمایه‌گذاری بیش از حد نامناسب برای نخبگان خود کرده و در عمل آن‌ها را به افرادی غیرطبیعی تبدیل کرده‌ایم. حمایت از نخبگان کلمه حقی بود که شیوه‌اش عادلانه نبود. نخبه‌های ما زمانی مفید و مؤثر خواهند بود که نخبه‌هایی با زیست عادی باشند؛ یعنی، نخبه عادی و طبیعی لازم داریم نه نخبه غیرعادی.

### نخبگی «شدن» است نه «بودن»

در واقع، نخبگی یک فرایند «شدنی» است نه یک وضعیت «بودنی». نخبگی باید پدید بیاید. ما نباید بگوئیم که این نخبه است. نخبگی را یک بودن در نظر نگیرید تا کسی را که این شاخص‌ها را دارد نخبه بدانید! نخبگی (ویژگی یا فرایندی) شدنی، یعنی پدیدآمدنی است؛ بنابراین، حتی فردی که آی کیوی پائینی دارد نیز می‌تواند نخبه شود؛ یعنی، ما نباید پایه نخبگی را بر آی کیو بگذاریم، بلکه باید مبنای نخبگی را بر مجموعه توانایی‌هایی قرار دهیم که شکل می‌گیرند. به‌عنوان مثال، بیل گیتس یا استیو جابز نخبه «شدند»، آن‌ها از ابتدا نخبه نبودند. هر دو تحصیل دانشگاهی را ناتمام رها کردند، و کسی که دانشگاه را ترک می‌کند، قاعدتاً نباید نخبه باشد. ولی آن‌ها مجموعه‌ای از توانایی‌ها را در کنار هم داشتند که نخبه شدند، نه اینکه از اول چون آی کیوی آن‌ها بالا بود، نخبه بودند. استیو جابز چندین بار شکست خورد، چندین بار زمین خورد، ولی دوباره بلند شد. وی توانمندی‌های دیگری داشت که به کمک آی کیوی او آمد و توانست در این فرایند نخبه‌شدن موفق شود. ما باید نخبگی را به یک فرایند تبدیل کنیم نه به یک تصویر یا به یک حادثه.

البته، موضوع از خانواده، نظام آموزشی، و حکومت شروع می‌شود؛ یعنی، خطاها از خانواده شروع می‌شود و بعدها در نظام آموزشی ادامه می‌یابد. نظام آموزشی را بیشتر توضیح دادم.

خطای خانواده نیز این است که پس از اینکه کشف می‌کند که فرزندش یک توانمندی دارد، به‌حدی زیست او را بر آن توانمندی متمرکز می‌کند که باعث نابودی‌اش می‌شود.

### سطوح آگاهی

در واقع، خرده‌مندی بالاترین سطح آگاهی است. علم و اطلاعات در رتبه‌های بعدی قرار دارند. و پائین‌تر از همه آن‌ها «داده‌ها»، یعنی آمار و اخبار قرار دارند. «داده‌ها» اطلاعات منفردی هستند که به‌تنهایی به هیچ دردی نمی‌خورند. این شیشه پر از آب است، اینجا یک سیب وجود دارد، دما الان ۲۸ درجه است، دیروز فلان حادثه رخ داد، فلان بازیکن چند گل زده است، و نظایر این موارد، داده‌های منفرد هستند. این داده‌های منفرد زمانی مفید هستند که به اطلاعات تبدیل شوند؛ یعنی، پردازش شوند و از آن‌ها «اطلاع» تازه‌ای به دست آید. مأمور از خانوارها آمارگیری می‌کند و داده‌هایی را به دست می‌آورد؛ سپس، این داده‌ها در مرکز آمار فرآوری می‌شوند و، مثلاً، به این نتیجه می‌رسند که ۸۰ درصد جمعیت ما باسواد هستند، این تعداد دانش‌آموخته دانشگاهی داریم، و ... در واقع، داده‌های حاصل از آمارگیری را به اطلاعات تبدیل کرده‌ایم. سپس، اگر اطلاعات در ربط منطقی و علت و معلولی قرار بگیرند، مثلاً بگوئیم که عامل گرم‌شدن هوا فلان مسئله است، این امر می‌شود علم یا همان Science.

هنگامی که این علم در وجود ما به رفتار تبدیل شود، خردمندی به وجود می‌آید. همه ما می‌دانیم که دروغ گفتن از نظر اخلاقی، شرعی، اجتماعی، و روان‌شناختی، خطا است و به خود شخص در بلندمدت آسیب می‌زند؛ ولی باز هم دروغ می‌گوئیم؛ زیرا، این واقعیت که دروغ‌گویی آسیب‌زا است، جذب وجود ما نشده و در وجود ما به خردمندی تبدیل نشده است. چه زمانی به خردمندی تبدیل می‌شود؟ هنگامی که به محض دروغ‌گویی، ناخودآگاه عرق کنیم، به گریه بیفتیم، یا سرخ شویم. این به آن معنا است که به خردمندی تبدیل شده است. به عبارت دیگر، اگر به لحاظ روان‌شناختی نتوانیم دروغ بگوئیم، یعنی اینکه بدبودن دروغ‌گویی جذب وجود ما شده است؛ یعنی، همان‌گونه که نمی‌توانیم گوشت گندیده بخوریم و حال‌مان از این کار بد می‌شود، نمی‌توانیم دروغ بگوئیم. مثال دیگر اینکه، همه ما می‌دانیم که شکستن قواعد رانندگی، غیرقانونی و غیرعقلانی است، زیرا عبور و مرور عمومی را به هم می‌زند؛ ولی، باز هم برخی اوقات که می‌توانیم، قواعد رانندگی را زیر پا می‌گذاریم. برای مثال، اگر من نیمه‌شب سر چهارراهی رسیدم و چراغ قرمز شد و با آنکه خودروی دیگر یا عابر پیاده‌ای مشاهده نمی‌شود، ناخودآگاه و به شکل ارادی، ترمز کردم، این موضوع جذب وجودم شده است، و، در واقع، لزوم رعایت قواعد رانندگی در وجود من به مرحله خردمندی رسیده است.

ما باید به نخبه بیاموزیم که چگونه داده را به اطلاعات تبدیل کند، و اطلاعات را به چه نحوی به علم، و علم را چگونه به خردمندی تبدیل کند، تا در فرایند نخبه‌شدن به او کمک کرده باشیم؛ درحالی که ما، حتی هنگامی که علم را به نخبه‌ها یاد می‌دهیم، تنها آخرین نظریه‌های زیست‌شناسی، فیزیک، شیمی، و غیره را به صورت داده یا اطلاعات به آن‌ها منتقل می‌کنیم تا حفظ کنند؛ یعنی، چون حافظه آن‌ها قوی است، فکر می‌کنیم که هرچه داده یا حتی اطلاعات بیشتری به او بدهیم، به نفع او است، و این نظریه‌ها را به صورت یک داده در ذهنش نگهداری خواهد کرد؛ برای مثال، اینکه فلان نظریه را فلانی گفته است و این هم معادله آن است. این به آن معنا است که حتی نخبگان‌مان را به مسیر معکوس آگاهی سوق داده‌ایم. اما، نخبگی این است که کمک کنیم حتی کسانی که آی کیوی پائینی دارند، در فرایند عبور از داده به اطلاعات، به سوی علم و خردمندی حرکت کنند. اگر کسی در مسیر خود به خردمندی برسد، چنانچه ده بار هم به زمین بخورد، باز بلند می‌شود.

متأسفانه، خانواده‌های ما فرزندان خود را، پیش از اینکه وارد نظام آموزش و پرورش شوند، به یک بانک داده تبدیل می‌کنند. کودکان ما نام بازیگرها را حفظ می‌کنند، لغت انگلیسی حفظ می‌کنند، شعر حفظ می‌کنند، یا آیه‌های قرآن را حفظ می‌کنند. هنگامی که کودک این‌ها را حفظ می‌کند،

خانواده تصور می‌کند که فرزندش نخبه است؛ درحالی‌که این کار دقیقاً به منزله نخبه‌کشی است. تبدیل شدن توانایی کودکان مان به ابزار نمایش بسیار خطرناک است، و آسیب اخلاقی نیز به کودک وارد می‌آورد؛ یعنی، ما، از همان آغاز، به کودک آموزش می‌دهیم که شومن<sup>۱</sup> (مجری صحنه نمایش) شود تا او را تشویق کنند.

### پرورش مقدم بر آموزش

نظام آموزش و پرورش نیز تنها بعد آموزش را دنبال کرده است، و بعد پرورش اصولاً در آن جایی ندارد. پس از انقلاب نیز، هدف از وارد کردن مربی پرورشی به نظام آموزشی، آموزش تعلیمات دینی و ارزش‌های انقلابی بود. پرورش به این معنا است که معلم بتواند با دانش‌آموز کشتی بگیرد، بازی کند، مچ بیاندازد، و از طریق بازی و تعامل و دوستی با دانش‌آموز، توانایی‌های او را تقویت کند. اگر معلم به این سطح نرسد، دیگر نمی‌تواند پرورش بدهد. ما برای پرورش به مربی نیاز داریم، و برای آموزش به معلم. تفاوت معلم و مربی را می‌توان این‌گونه توضیح داد: معلم به دانش‌آموز می‌گوید که اگر قصد داری به فلان شهر بروی، از این مسیر که روی نقشه نشان می‌دهم، می‌توانی بروی؛ اما، مربی به دانش‌آموز می‌گوید که اگر می‌خواهی به فلان شهر بروی، من رفته‌ام، بیا



تا با هم برویم، و دست او را می‌گیرد و به شهر مورد نظر می‌برد. به همین دلیل، نمی‌گوئیم معلم ورزش، بلکه می‌گوئیم مربی ورزش، مربی رقص، و مربی موسیقی؛ زیرا، مربی در کنار من می‌نشیند، دستم را می‌گیرد، و همان راهی را که خود رفته است، به من نیز نشان می‌دهد. بر این اساس، در آموزش و پرورش‌مان، اصولاً پرورش نداریم؛ درحالی‌که نخبه‌های ما باید پرورش یابند و اصلاً نباید آن‌ها را آموزش دهیم. ما، با آموزش دادن، توانمندی، قابلیت، و ظرفیت آی کیوی نخبه‌هایمان را قالب می‌زنیم، و فرزندان‌مان را مانند یک کارخانه بلوک‌زنی به صورت بلوک‌های استاندارد آی کیو درمی‌آوریم؛ درحالی‌که باید کاری بکنیم که این آی کیو سیال بماند. هر آی کیویی در شرایط خاص و برای نقش ویژه‌ای به کار می‌آید؛ درحالی‌که ما نیروهای نخبه‌مان را به سوی رشته‌های خاصی برده‌ایم، که ممکن است اصلاً با شخصیت آنان سازگار نباشد. در واقع، بلوک سیمانی انعطاف‌ناپذیری تولید کرده‌ایم؛ بلوک‌های آی کیو، برای فروش، برای بازار، برای تولید انبوه، و برای المپیاد، که بگوئیم در المپیادها رتبه آورده‌ایم. چه بسیار نخبگانی را می‌شناسیم که در کنکور، رتبه‌های تک‌رقمی و دورقمی آورده‌اند، ولی اکنون نه زندگی علمی موفق دارند و نه زندگی شخصی به‌سامانی. ما به این توانمندی‌ها تحت شرایط آزمایشگاهی آسیب زده‌ایم؛ این در حالی است که برای اینکه نخبه‌های موفق داشته باشیم، باید

کاری می‌کردیم که بین زندگی شخصی و اجتماعی آنان تعادل برقرار شود. کفه ترازو را به سوی زندگی علمی نخبه برده‌ایم، و کم‌کم نخبگان مان هم به زندگی شخصی و هم به زندگی اجتماعی شان آسیب زده‌اند.

### نظام آموزشی در قرن ۲۱

سازمان یونسکو، برای قرن بیست و یکم، تعریف کرده است که نظام آموزشی باید ۴ هدف را دنبال کند: نخست، «آموختن را به ما بیاموزد»، نه اینکه مجبور کند کتابی را حفظ کنیم یا فرمول‌هایش را اثبات نمائیم. باید به ما یاد بدهد که چگونه در هر شرایطی بیاموزیم، نه اینکه تنها در کلاس بیاموزیم. دوم، زیستن را به ما بیاموزد، به ما یاد بدهد که چگونه زندگی کنیم و به همه ابعاد زندگی خود بهاء بدهیم. سوم، زیستن با دیگران را به ما بیاموزد. ما باید بسیاری از توانمندی‌ها را در دانشگاه کسب کنیم. دانشجویان ما باید بعداً بتوانند در جایگاه شغلی‌ای که قرار می‌گیرند، با آرامش و با متانت با دیگران تعامل برقرار کنند، و، مثلاً، بدون اینکه دستپاچه شوند، نقد بکنند و نقدپذیر باشند؛ اما، این توانمندی‌ها را در نظام آموزشی به آن‌ها یاد نمی‌دهیم؛ به آن‌ها کار جمعی و مشارکت را نمی‌آموزیم. باید این کار را از دبستان شروع کنیم و در دانشگاه به تکامل برسانیم. چهار، به ما بیاموزد که دانش خود را در زیست‌مان به کار گیریم؛ یعنی،

کاربردی کردن دانش را به ما بیاموزد. این چهار هدفی است که یونسکو برای نظام آموزشی قرن ۲۱ مشخص کرده است. بنابراین، نظام آموزشی در این قرن باید به این سو برود. خطای دیگری که ما مرتکب شده‌ایم، این است که گمان کرده‌ایم که اگر نخبه‌های خوبی داریم، این نخبه‌ها باید کارآفرین نیز باشند؛ درحالی‌که اصولاً نخبه‌ها نباید کارآفرین باشند. کارآفرین خودش در حوزه دیگری نخبه است، و نخبه‌های علمی لزوماً نباید کارآفرین باشند، چه برسد به اینکه ما آن‌ها را به‌سوی کارآفرینی سوق دهیم. نخبه علمی بودن و کارآفرینی دو ویژگی و دو فضای متفاوت‌اند. ما باید بستر آشنایی، همسویی، و همکاری نخبگان و کارآفرینان را فراهم می‌کردیم؛ درحالی‌که کارآفرین ویژگی‌هایی دارد که نخبه ندارد، و، به همین ترتیب، نخبه ویژگی‌هایی دارد که ممکن است کارآفرین نداشته باشد.

### جمع‌بندی

خلاصه مطلب اینکه، ما، در مورد نخبگان مان، به‌جای تمرکز بر آی کیو و تلاش برای بارورکردن آی کیوی آن‌ها، باید تلاش می‌کردیم ای کیو<sup>۱</sup> یا هوش اجتماعی را در آنان افزایش دهیم؛ یعنی، قدرت ارتباطات اجتماعی آن‌ها را پرورش دهیم؛ توانمندی‌ای که از طریق آن بتوانند توانایی‌های فکری خود را

در بستر اجتماع بارور کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها باید بتوانند با یک زیست طبیعی انسانی، توانمندی‌های شخصی خود را به توانمندی‌های اجتماعی تبدیل کنند. باید بتوانند با جامعه‌ای که از نخبگان غفلت می‌ورزد و در جاهایی نیز نخبه‌کش است، کنار بیایند.

نهادهای مدنی نیز در این عرصه کم‌کاری کرده‌اند، و معمولاً حوزه‌هایی را برای خود تعریف کرده‌اند که شاید چندان ضروری، یا دستکم اولویت نخست، نبودند. بخش بزرگی از نهادهای مدنی ما نهادهای دینی هستند، و بخش زیادی از آن‌ها نهادهای خیریه؛ درحالی‌که ما در بسیاری از بخش‌های دیگر جامعه کاستی داریم، و به نهادهای خیریه یا مدنی نرم‌افزاری‌ای نیاز داریم که نگاه، باور، و عادت‌های رفتاری را در آن حوزه‌ها تغییر دهند.

اگر قرار است که نظام نخبگی تازه‌ای طرح شود، باید نظامی گفتگو محور باشد. باید خود نخبه‌ها برای نظام نخبگی از گفتگوی درون این نظام، راهبرد و سیاست پیدا کنند، نه اینکه از بیرون نظام، یک‌سری نخبه یا پخمه سیاست‌هایی تدوین کنند و بگویند که باید این‌گونه به نخبه‌ها کمک کنیم. حتی سیاست‌گذاری از درون نظام نخبگی را باید در گفتگو با نخبگان تشخیص دهیم. بنابراین، برای بازسازی نظام‌های حمایت از نخبگان در کشور، باید گفتگو با خود نخبگان را آغاز کنیم؛ یعنی، خود نخبگان را وارد گفتگو و آسیب‌شناسی

مسائل نخبگان در کشور کنیم. امیدوارم توانسته باشم که بخشی از مسائل حوزه نخبگی در کشور را منعکس کنم و گام کوچکی در مسیر توقف آسیب به نخبگان مان بردارم.

به‌عنوان پایان‌بخش سخنم، اجازه دهید یک خاطره شخصی را تعریف کنم، که مربوط به بیست سال پیش است. فرزند من در سال اول و دوم دبستان معمولاً شاگرد اول یا دوم بود. زمانی متوجه شدم که دچار اضطراب شده و همیشه از رفتن به مدرسه و امتحان دادن نگران است؛ نگران اینکه نمره بیست نیاورد و نکند شاگرد اول نشود. چون نمی‌توانستم به او بگویم که به مدرسه نرود و هنوز راه‌های جایگزینی در دسترس نبود، یگانه راهی که به ذهنم رسید تا او را از اضطراب خارج کنم، این بود که به او گفتم از این به بعد هر نمره‌ای که کمتر از بیست آورد، یک جایزه می‌گیرد. مثلاً، اگر ۱۹ آوردی هزار تومان جایزه می‌گیری، اگر ۱۸ آوردی، دو هزار تومان می‌گیری، اگر ۱۷ آوردی سه هزار تومان، و اگر ۱۶ آوردی چهار هزار تومان؛ اما اگر کمتر از ۱۶ آوردی، هیچ جایزه‌ای نمی‌گیری. از آن به بعد بود که فرزندم از فشار اضطراب آزاد شد. او خوشحال بود و به من می‌گفت که بابا خوشحالم که اگر بیست بگیرم، شاگرد اول می‌شوم و در مدرسه جایزه می‌گیرم، و اگر بیست نیاورم در خانه جایزه می‌گیرم. به این ترتیب، او از نگرانی تحصیلی رها شد. البته، این یک راهکار شخصی بود، اما باید تلاش کنیم که نظام آموزشی را به گونه-

ای اصلاح کنیم که، به‌طور کلی، همهٔ کودکان کشور از رقابت و اضطراب تحصیلی خارج شوند. نظام آموزشی باید یک نظام رابطه‌محور باشد نه حافظه‌محور؛ دانش‌آموز محور باشد نه معلم‌محور؛ بازی‌محور باشد نه کتاب‌محور؛ خلاقیت‌محور باشد نه مشق‌محور؛ شادی‌محور باشد نه نمره‌محور؛ و فرایند‌محور باشد نه امتحان‌محور.

این‌ها تلاش‌هایی هستند که ما باید انجام دهیم تا نسل آیندهٔ ما کمتر آسیب ببینند، و امیدوار باشیم که نخبگان ما در آینده بتوانند گرهی از مسائل و مصائب جامعه باز کنند.

## مراکز پخش آثار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

نشانی و تلفن	مراکز پخش آثار
خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید، کوچه مبین، شماره ۴. تلفن: ۶۶۴۰۸۶۴۰، ۶۶۴۶۰۰۹۹	انتشارات قنوس
تهران، مقابل درب اصلی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، طبقه همکف، پلاک ۳۱۷. تلفن: ۶۶۴۸۹۴۸۰	انتشارات اندیشه احسان
تهران: بزرگراه حقانی، خروجی کتابخانه ملی، باغ کتاب تهران. تلفن: ۹۶۰۴۵۵۰۰	باغ کتاب تهران
www.fidibo.com	فیدیبو (فروش الکترونیکی کتاب)

## فروشگاه‌های فروش آثار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

نشانی و تلفن	مراکز فروش آثار
تهران، خیابان انقلاب، خیابان استاد نجات‌اللهی، کوچه سلمان پاک، پلاک ۹، طبقه اول، تلفن: ۸۸۸۹۶۷۹۴	دفتر فروش مؤسسه
تهران، خیابان انقلاب، بین خیابان ۱۲ فروردین و منیری جاوید، پلاک ۱۳۴۲ تلفن: ۶۶۴۹۱۵۰۵	انتشارات بازگانی (کتاب مهربان)
تهران، مقابل درب اصلی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، طبقه همکف، پلاک ۳۱۷. تلفن: ۶۶۴۶۶۰۰۱	انتشارات اندیشه احسان
جنب پاساژ فروزنده، بین خیابان ۱۲ فروردین و فخررازی، شماره ۱۲۶۸، تلفن: ۶۶۴۰۰۷۰۶، ۶۶۴۰۶۲۷۳	انتشارات خوارزمی
تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به میدان انقلاب، شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳	انتشارات مولی
تهران، پل گیشا، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۱۱۱۷۹۵۲	کتابفروشی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه وصال شیرازی، روبروی سینما سپیده، پاساژ خیبری. تلفن: ۶۶۴۰۴۰۱۱	مرکز نشر دانشگاهی

ISBN 978-622-226-073-6  
9 786222 260736



موسسه مطالعات مرکزی و اجتماعی  
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

چرا نخبه‌ها مهاجرت می‌کنند؟ و چرا آنان که در کشور  
می‌مانند، تحولی ایجاد نمی‌کنند؟ در این میان چه  
کسی مقصر است؟ خود نخبه‌ها مقصر هستند؟ یا  
نظام آموزشی مقصر است؟ برای همه ما این پرسش  
مطرح است که علی‌رغم این همه سرمایه‌گذاری،  
نهادسازی و تلاش برای جذب و ارتقای نخبگان، چرا ما  
هنوز نتوانسته‌ایم از این سرمایه ملی به نحو مطلوبی  
استفاده کنیم و در نظام علمی و فناوری دنیا به جایگاه  
مناسب و شایسته‌ای دست پیدا کنیم؟